

متن پرسش

سلام استاد وقتتون بخیر: استاد پر از درد و ناامیدی هستم، مراقبه دارم و حواسم به اینه که کاری خلاف رضای خداوند انجام ندم، تنها آرزوم اینه که بشم اون بنده ای که خداوند میخواد، اما انگار من لایق این قرب نیستم نه پیشرفتی نه امیدی، من خطا کردم خطا کردم لغزش پیدا کردم حالا پر از غم پر از یاس، چه فایده که همه اش مراقبه داشته باشی و یک دفعه گناهی مرتکب بشی و کل اندوخته ات به باد بره، هی بری و برگردی روی نقطه اول؟ که چی اینم شد بندگی؟ از دست خودم عصبانی هستم و همچنین به این فکر می کنم شاید من بنده خوبی نیستم که خدا بخواد توی مسیر قربش کمکم کنه وگرنه دل گرم می کرد نه اینجوری ناامید که احساس کنم خیلی بنده بی خودی هستم، تنها هدفم اینه بندگی کنم اما اگر موفق نشم دیگه این دنیارو میخوام چیکار، مرگ که بهتر از اینکه نفس بکشی دور از خدا و رضایت خدا.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: علاوه بر کتاب «ادب خیال و عقل و قلب»، جزوه‌ی «روش سلوکی آیت الله بهجت» در این مورد خوب است. سعی کنید با تمرکز بر روی متون معرفتی و دینی کار را جلو ببرید. اساساً وقتی که انسان حرکت سلوکی خود را شروع کند با انواع خیالات روبه‌رو می‌شود و به گفته‌ی مولوی: «آب گل خواهد که در دریا رود / گل گرفته پای او را می‌کشد» اگر کسی قصد عبور از کثرت به دریای وحدت نداشته باشد که متوجه‌ی این همه خیالات که در درون او بود نمی‌شود! به گفته‌ی مولوی باید رنج‌ها و بلاها کشید و خون دل‌ها خورد تا روح، از این کثرات آزاد شود. گفت: «بس بلا و رنج بایست و وقوف / تا رهد این روح صافی زین حروف. این حروف واسطه ای یارِ غار / پیش سالک خار باشد خارِ خار». عمده آن است که متوجه باشید هر وقت که انسان اتفاقاً پای در راه گذارد، مشکلاتش که پنهان بود، آشکار می‌شود و این خود، نشانه‌ی در راه‌بودن است. باید با صبر و پشتکار از این مشکلات عبور کرد. موفق باشید